

شرح حال حکیم خاقانی

بقیه از شماره قبل

اگر چه حکیم خاقانی از معتقدین بحسن مقال و لطف بیان حکیم سنائی است ولی خود را از او اشعار دانسته چنانکه با دقت در قطعه حماسیه ذیل که از بهترین اشعار خاقانی محسوب و در محل خود از حیث فصاحت و بلاغت بی نظیر است این معنی را بتوان در یافت

چون زمان عهد سنائی در نوشت
چون بخرنی ساحری شد ز تو خاک
بلبلای زین روضه خاکبگی گذشت
مفلقی فردار گذشت از کشوری
از موم اقلیم چون زلفت آیتی
چون بیابان شد و با چنین گل نمید
ماه چون در جیب مهرب برد
یوسف صدیق چون در دست نطق
اول شب بو حنیفم در گذشت
تهنیت باید که در کمالی علم
گر زمانه آیت شب محو کرد
ابن مثل خواندی که مرغ خانگی

و نیز از عنصری بر تر میدانسته چنانکه گوید
چه خوش داشت نظم روان عنصری
ز ممدوح صاحبقران عنصری
غزل گوشت و مدح خوان عنصری
نکردی ز طبع امتحان عنصری

شناسند افضل که چون من نبود
 که این سحر کاری که من میکنم
 مرا شیوه خاص تازه است و داشت
 زده شیوه کان شیوه شاعر بست
 نه تحقیق گفت و نه زهد و نه وعظ
 نبوده است چون من که نظم و نثر
 بنظمی چو پروین و نثری چون عیش
 ادیب و دیر و مفسر نبود
 بدانش بر از عرش اگر رفته بود
 بدانش توان عنصری شد ولیک
 مسلم است که حکیم خاقانی ثنائی را از عنصری اشعر میدانسته
 و دلیل این مطالب آنکه تحسین و تمجیدی که از حکیم سنائی فرموده
 درباره عنصری روا داشته و با مراجعه بدو قطعه اخیر صدق این سخن
 معلوم میگردد و نیز فرماید
 شاعر مبدع منم خوان معانی مراست
 چنانکه بعضی از او باین تدکیرم نوشته اند حکیم را در ادیان
 مختلفه اطلاعی سبط و کامل بوده چنانکه در قصیده که در محبس
 بجهت رسول سلطان روم سروده فرماید
 فلک کجرو ترست از خط ترسا
 تنم چون رشته مریم دو تاهست
 چو مریم سرفکنده زیرم از طمن
 پس از چندین جله در عهد سی سال
 گشایم راز لاهوت از نفرده
 کشیشانرا کشش بینی و کوشش
 فرستم نسخه ثالث ثلاثه
 مرا دارد مسلسل راهب آسا
 ولی چون سوزن عیسی است یکتا
 سرشگی چون دم عیسی مصفا
 شوم پنجاهه گیرم آشکارا
 نمایم ساز نا سوت از هیولا
 به تعلیم چو من قیس دانا
 سوی بغداد در سوق الثلاثا

چه فرمائی که از ظلم بهودی
 در آنجا زیان اینک گشاده
 کنم تفسیر سربانی ز انجیل
 و گر حرمت نداشتندم بانجاز
 دبیرستان نهم در هیکل روم
 بدل سازم ز ناز و بزنس
 کنم پیش طور سیقوس اعظم
 مرا اقمب محقق تر شناسد
 سه اقنوم و سه قرص را ببرهان
 چه بود آن نفخ روح و غسل و روزه
 هنوز آن مهر بر درج رحمت داشت
 چه بود آن نطق عیسی وقت میلاد
 چگونه ساخت از گل مرغ عیسی
 چگونه گفت عیسی بر سر دار
 و گر فیصر سکالد را ز زردشت
 بگویم کان چه زندست و چه آتش
 چه احگر ماند زان آتش که وقتی
 بنام فیصران سازم تصانیف مع علیهم اثر ارتنک چین و تنک لو شا
 این قصیده نمود و یک بیت و شرح ابیات مشکله آن در آخر
 کتب اشعة اللمعات مولانا عبدالرحمن جامی که بطبع رسیده مندرج
 است . گذشته از اینکه سخاقانی در شعر از اساتید مسلم و دزجه اول
 است در نظم نویسی نیز مهارتی بسزا داشته و هر کس بمکاتیب منور
 در مجله فریده ارمغان و دیباچه تحفة العرائین که در بعضی نسخ دیوان
 او مندرج است مراجعه کند این سخن را تصدیق خواهد کرد یکی از
 خلفای بغداد (دور نیست که المقتفی بالله یا المستنجد بالله باشد)

گریزم بر در دبیر اسکوتیا
 حبریم رو میان آنک مهیا
 بخوانم از خط عبری بمعما
 کنم ز آنجا برام روم پیدا
 کنم آئین مطران را مطرا
 ز داد طبلسان چون بور سقا
 ز روح القدس و ابن و آب مجازا
 ز بقوب و ز نسطور و ز مالکا
 بگویم مختصر شرح موفا
 که مریم عور بود و روح تنها
 که جان افروز گوهر گشت پیدا

چه بود آن صوم مریم وقت اصفا
 چگونه کرد شخص عازر احیسا
 که آهنک پدر دارم به بدالا
 کنم زنده رسوم زند و استقا
 کرو یا زند و زند آمد مستی
 که وقتی در او افتاد در وا
 اثر ارتنک چین و تنک لو شا

این قصیده نمود و یک بیت و شرح ابیات مشکله آن در آخر
 کتب اشعة اللمعات مولانا عبدالرحمن جامی که بطبع رسیده مندرج
 است . گذشته از اینکه سخاقانی در شعر از اساتید مسلم و دزجه اول
 است در نظم نویسی نیز مهارتی بسزا داشته و هر کس بمکاتیب منور
 در مجله فریده ارمغان و دیباچه تحفة العرائین که در بعضی نسخ دیوان
 او مندرج است مراجعه کند این سخن را تصدیق خواهد کرد یکی از
 خلفای بغداد (دور نیست که المقتفی بالله یا المستنجد بالله باشد)

شغل استیفا را بر حکیم خاقانی عرضه داشته و حکیم نپذیرفته و در این خصوص فرماید

خليفة گوید خاقانیا دیری کن که پایگاه ترا بر فلک گذارم سر
دیرم آری سحر آفرین گه انشا ولیک زحمت این شغل را اندازم سر
بدستگاه دیری مرا چه فضل بود بیا بکاه و زیری هر و نیارم سر
اگر چه میتوان پنداشت که حکیم خاقانی فن نظم را در

تزد عم دانشمند خود عمر بن عثمان آموخته باشد ولی دلیلی در دست نیست که این تصور را تصدیق کنیم زیرا در اشعار حکیم شعری که مؤید این معنی باشد دیده نمیشود و ارباب تذکره نیز بدین قول اشارتی نکرده اند ولی مسلم است که در زمان حیات عم خود (که مدتی مدید قبل از رسیدن او به خدمت ابوالعالی معروف بگنجوی بوده) در مراتب شاعری و قوف داشته چنانکه هنوز بیست مرحله از مراحل عمر نپیموده بوده است که فرماید

نیست سالم دوده ولی بسخن علم انسانی و مطالعات نه فلک بیکجوان ندید چون
لیکن ارفضل هست و دولت نیست فضل بی دولت اسم بیمعنیست
گرچه طعم ز نغد مستی دون چون طعم علوم انسان چنه توان کرد الجنون فنون

بهر حال حکیم خاقانی بعد از وفات عم و پسر خود یعنی بعد از بیست و پنج سالگی چنانکه ارباب تذکره نوشته اند به خدمت ابوالعالی معروف بگنجوی که از اساتید شعرای آن عصر بوده رسیده و در خدمت او شاعری را بسر حد کمال رسانیده و استاد مزبور که سیدالندما و بقولی ملک الشعراء شروانشاه بوده دختر خود با دیگری را در حباله نکاه خاقانی در آورده و او را بحضور سلطان برده و باعث تقرب وی شده است چنانکه استاد مزبور پس از رنجش از حکیم خاقانی در نکوهش او گوید

توای افضل الدین اگر راست پرستی بجان عزیزت که از تو نه شادم

تو خود قره‌الین و فرزند مائی
 کمر را به تعایم و شفقت بیستم
 چو شاعر شدی بردمت نزد خاقان
 تو هر دم بر من چه جوشی چو آتش
 منت هم پدر خوانده هم اوستادم
 زبان تو بر شاعری بر گشادم
 بخاقانیت من لقب بر نهادم
 نه تو آب و آتش نه من خاگ و بارم
 گذشته از قطعه فوق استاد ابوالعلا را اشعار دیگریست که شاید
 در هجو خاقانی سروده باشد و قطعه ذیل که از بهترین اشعار فارسی
 سروده میشود از آن جمله است

عمری چشم خویشان از روی مردمی

جا دادمش که باشد از اغیار نا پدید

از آب دیده نخل قدش پرورش گرفت

چندانکه همچو سرو سراز ناز بر کشید

چون طفل اشک عاقبت آن شوخ شوخ چشم

از چشم من بر آمد و بر روی من دوید

سبب رنجش استاد ابوالعلا از حکیم خاقانی چنانکه از قطعه اول

ابوالعلا که نگاشته شد و مفهوم میشود این بوده که حکیم بر استاد تفاخر

میکرده و خود را از او اشهر میدانسته و بلکه شاید در محضر سلطان

بر اشعار ابوالعلا اعتراض می نموده و تواند بود که مراد ابو العلا از این

شعر که فرماید

گاهی بشعر من اندر هم میکنند خول گهی بخون من اندر هم میکنند شنا

خرده گیری خاقانی بر اشعار او باشد (در مجمع الفصحی

در شرح حال خاقانی مسطور است که) در ابتدای حال شاگرد

ابوالعلا و گنجوی بوده بتدریج قبول خلق در یافته و از استاد رخ

بر تافته لهدا حکیم ابوالعلا از وی رنجیده و تیغ زنان بزوی او

کشیده (باری خاقانی نیز در هجو ابوالعلا اشعاری سروده و استاد را بفرقه

اسمعیلیه منسوب داشته چنانکه در تحفة العراقین گوید

بنی سگ گنجه رادر این کوی
آن ملحد بو العالی سا فل
آن جا حظ وقت را بدی خواه
گوید که حسن پیمبری بود
گوید که محمد ای بسرا در
او بازن ز بد آن و این کرد
ارمحدث کاف و نون که مولیست
از روضه مصطفی که مینوست
فرعون شد این لعین بد دین
ملا عبد الرحمن جامی در کتاب نفحات الانس حکیم خاقانی
را شاگرد فلکی شاعر دانسته ولی این قول مقرون بصحت نیست زیرا
گذشته از اینکه در اشعار خاقانی ذکرری از فلکی دیده نمیشود ارباب
تذکره نیز متعرض این قول نشده بلکه فلکی را نیز مانند خاقانی شاگرد
ابوالعلا دانسته اند

چنانکه در تذکره آتش کده آذر در شرح احوال ابوالعلا
مستور است که (متقدمین او را استاد الشعرا مینوشته اند بجهت آنکه
خاقانی و فلکی و شیروانی هر دو زانو زن کنج دبستان و ریزه خوار
خوان احسان او بوده اند بعد از تربیت دختر خود را به خاقانی داده
و فلکی را نیز بجهت تسلی خاطر بیست هزار درم بخشید) در شرح
احوال فلکی در همان تذکره مرقوم است که [با حکیم خاقانی در خدمت
ابوالعلا کنجوی تحصیل مزاتب نظم نموده] بقیه دارد

(محمد ناصح)